

آموزش خلبانی برای پشتیبانی از جنگ

با آغاز جنگ، فعالیت های جهاد سازندگی شکل دیگری گرفت. جمع آوری کمک های مردمی و پشتیبانی از نیروهای درگیر جنگ، به تدریج او را وارد حوزه ای کرد که بعدها با عنوان «پشتیبانی جنگ» شناخته شد. عبدی با یادآوری آن روزهای گویید: حملات شیمیایی عراق، به ویژه در مناطق مرزی، نگرانی جدیدی به وجود آورده بود. موضوع استفاده از هواپیما برای مقابله مطرح شد. اما هواپیما، خلبان می خواست. برای همین جهاد سازندگی از نیروهای خودش، افرادی را برای آموزش خلبانی انتخاب کرد. به خاطر قد بلند و سابقه فعالیت های میدانی، من هم از استان خراسان انتخاب شدم. بعد از مصاحبه و آزمون زبان انگلیسی، افراد منتخب که حدود چهارصد نفر بودند به تهران معرفی شدند. عبدی ادامه می دهد: از جمع چند صد نفره ما، ۲۵ نفر باقی ماندند که مجوز ورود به دوره آموزش خلبانی را گرفتند. ما برای آموزش به پایگاه هوایی قلعه مرغی تهران رفتیم. رفته رفته نیروی آموزش دیده داشتیم، ولی هواپیمای تخصصی مقابله با عملیات شیمیایی نداشتیم. به همین دلیل جهاد سازندگی سراغ هواپیماهای سبک رفت. شبیه گلایدر بود، ولی موتوردار. به گفته عبدی در این دوره، بیشتر پروازها به شکل خودآموز تجربی پیش می رفت: «تمرین ها و پروازهای آموزشی، جمعی انجام می شد؛ یعنی ما با کمترین پشتیبانی رسمی، همه فنون پرواز، ارتفاع گیری، مهار هواپیما و کنترل در شرایط مختلف را تجربه می کردیم. بعدها فهمیدیم این تجربه ها، در آماده سازی ما برای مأموریت های حساس پشتیبانی جنگ نقش مؤثری داشته است. در مجموع آموزش تا سال ۱۳۶۷ ادامه داشت و جنگ هم تمام شد.»

شغل خاص در دوره خاص

بعد از جنگ، طرح ادغام دو وزارت کشاورزی و جهاد سازندگی مطرح شد. هر دو مأموریت های مشترک در حوزه های کشاورزی، آب رسانی، برق رسانی و پشتیبانی جنگ داشتند. عبدی با بیان اینکه به طور رسمی به وزارت جهاد کشاورزی منتقل شدند، می گوید: سازمان هواپیمایی کشوری و شرکت های وابسته در جریان بودند که گروهی از بچه های جهاد، دوره های کامل خلبانی را گذرانده اند. در همان دوره بعضی از دوستان، جذب شرکت های هواپیمایی شدند. حتی خود من هم دعوت شدم، ولی به دلایل اخلاقی منصرف شدم. همین ايام، بخشی راه اندازی شده به نام «هواپیمایی خدمات ویژه»، جهاد کشاورزی، هواپیماهایی داشت که در عملیات سم پاشی و خدمات کشاورزی در دنیا رایج اند. دوباره لازم بود دوره تخصصی خلبانی کشاورزی را بگذرانیم. این دوره را حدود سه ماه در لهستان طی کردیم. عبدی ادامه می دهد: از سال ۶۸، به طور رسمی وارد فاز عملیاتی شدیم و مأموریت های سم پاشی هوایی را آغاز کردیم. تفاوت ما با خلبانان جنگنده در ارتفاع پرواز بود. خلبان سم پاشی باید در ارتفاعی بسیار پایین، مثلاً پنج متر بالاتر از محصول، پرواز کند. این نوع پرواز، بستگی به باد، شیب زمین، وجود تپه ها، درختان، ساختمان ها، و دکل ها و سیم های برق دارد. او که دوباره هم در اطفای حریق ارتفاعات مینودشت و جنگل دشت حضور داشته است، اضافه می کند: شغلان خیلی خاص بود. ما باید می دانستیم در چه لحظه ای سم را قطع کنیم تا به زمین های مجاور آسیب نرسد یا طوری کار کنیم که ارتفاع و سرعت و سم پاشی هماهنگ باشد.

بهترین نتیجه در دنیا

حدود سال ۸۷ موضوعی زیست محیطی فراگیر می شود به نام «کشند سرخ»، که دریا را حسابی به خطر می اندازد. این آلودگی وقتی وارد آب می شد، شرايطی ایجاد می کرد که نور خورشید به عمق دریا نمی رسید. در نتیجه جلبک هایی سبک تر از ذرات خاک، روی آب می ماندند و به سرعت تکثیر می شدند. عبدی تعریف می کند: این جلبک ها وارد آبشش ماهی ها می شد و تلفات زیادی به بار می آورد. خطر آن قدر جدی بود که تماس گرفتند و گفتند برای مقابله با کشند سرخ باید در یک مأموریت با هواپیما روی دریا، خاک پاشی کنید. مدتی بعد از آن مأموریت ها، و آزمون و خطاهایی که شد، مدیرکل شیلات گفته بود چند استاد و پروفیسور از آلمان، هلند و کره دعوت شده اند تا درباره کشند سرخ جلسه ای تخصصی برگزار کنند. عبدی و همکاران خلبانان کارهای فرودگاهی شان را انجام داده و آماده رفتن بودند که پیشنهاد شد آن ها هم در جلسه حضور داشته باشند. خودش آن روز را تعریف می کند: بالاپاس پرواز وارد سالن شدیم. هنوز جلسه شروع نشده بود که یکی از پروفیسورهای آلمانی با تعجب پرسید خلبان ها اینجا چه می کنند. به او گفتند این ها همان خلبان هایی هستند که با هواپیما روی دریا خاک می پاشند. آنجا بود که پروفیسور ساکت شد و بعد گفت کلاس تعطیل. نکته جالب اینکه آن روزها، اهمیت کاری که عبدی و همکارانش انجام می دادند هنوز برای شان روشن نبود. استاد مدعو در آن جلسه به آن ها می گوید در دنیا هنوز موفق به اجرای این مأموریت نشده اند. عبدی ادامه می دهد: او گفت حتی کشورهایی مثل آمریکا با ناوگان بزرگ هوایی یا آلمان با تجهیزات پیشرفته، نتوانسته اند این نتیجه را بگیرند. بعد هم برای همان استادان قایق گرفتند و به دریا رفتند. چند نقطه، نشانه گذاری شد و بعد از خاک پاشی هوایی، دوباره آزمایش گرفتند. نتیجه، به گفته خودشان، بهترین نتیجه ثبت شده در دنیا بود.

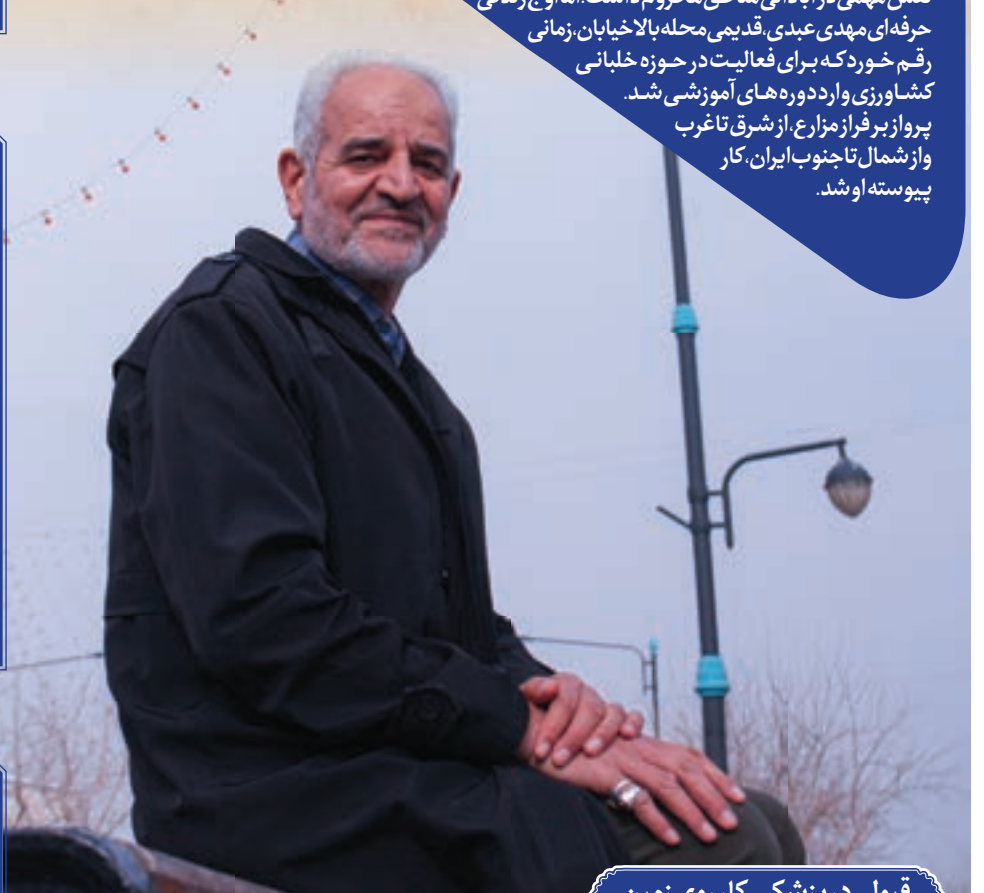
خلبان خدمات کشاورزی از سم پاشی تا آتش نشانی با هواپیما خاطره دارد

پرواز بر فراز مزارع ایران

سمیرا شاهیان از زندگی کاری اش بیشتر بر فراز زمین معنای پیدا کرده است: از پرواز با ارتفاع کم روی زمین های کشاورزی برای پاشیدن بذور و سم تا اطفای حریق هوایی جنگل ها. مهدی عبدی، خلبان کشاورزی، روایتی دارد از نسلی که مجبور بودند بین آرزوهای بزرگ، تحولات اجتماعی و سختی های معیشت، راه خودشان را پیدا کنند. عبدی در اوایل دهه ۵۰، دیپلمش در رشته تجربی را اخذ کرد. علاقه اش او را به سمت پزشکی کشاند و در دانشگاه مشهد پذیرفته شد. اما درست در زمانی که شور و شوق دانشگاه در وجودش موج می زد و قبولی اش می توانست سرنوشت او را به کلی تغییر دهد، باقی ولق شدن دانشگاه ها، مسیرش تغییر کرد.

هم زمان با تعطیلی دانشگاه ها، تحصیل او متوقف شد و از سر جبر شرایط و تمایزش به داشتن کار و درآمد، راهی مزرعه های فیض آباد شد. کار روی زمین کشاورزی برای یک شغل موقت بود. از طلوع تا غروب آفتاب رانروی زمین می گذراند. همین نزدیک بودن به روستا و کشاورزان، راه ورودش را به جهاد سازندگی باز کرد.

به تدریج جذب مجموعه ای شد که سال ها بعد، به واسطه آن، نقش مهمی در آبادانی مناطق محروم داشت. اما او جز زندگی حرفه ای مهدی عبدی، قدیمی محله بالاخیابان، زمانی رقم خورد که برای فعالیت در حوزه خلبانی کشاورزی وارد دوره های آموزشی شد. پرواز بر فراز مزارع، از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب ایران، کار پیوسته او شد.



قبولی در پزشکی، کار روی زمین

تعطیلی دانشگاه ها او را از کرسی پزشکی به تربت حیدریه کشاند. همراهی اش با یکی از اهالی قدیمی بالاخیابان، حاج آقا بختیاری، تجربه های خوبی برایش ساخت. عبدی می گوید: در آنجا حدود ۱۰ هکتار زمین بود که مشارکتی گندم کاری می کردیم. حاج آقا به دلیل فعالیت های سیاسی، تحت تعقیب ساواک بود؛ به همین دلیل آمده بود کشاورزی. کار روی زمین برایش پوششی برای ادامه فعالیت های سیاسی بود. شب ها، در همان زمین ها و کنار چاه موتور، با معلمان جلسه می گذاشت.

در همین دوره زندگی عبدی، کم کم راه شغل او باز شد. از آن روزها تعریف می کند: زندگی ساده ای داشتیم. از صبح تا شب کار روی زمین، بعد هم آشپزی در اتاق کوچکی که داشتیم. بعد از پیروزی انقلاب، حاج آقا رفتند، ولی من ماندم و ارتباطم با مردم حفظ شد.

با شکل گیری جهاد سازندگی و آغاز فعالیت شوراهای اسلامی در روستاها، نقش او پررنگ تر شد. به واسطه ارتباط های قبلی، از او دعوت شد در تشکیل شوراهای کمک کند: «ما به روستاها می رفتیم و برای مردم صحبت می کردیم. همین فعالیت ها باعث شد پیشنهاد کار در جهاد سازندگی را به من دادند. فکر می کنم شهریور سال ۱۳۶۰ بود که در جهاد سازندگی تربت حیدریه کارم را شروع کردم.»

بچه محل بالاخیابان

او وقتی از عوارض شغلش حرف می زند به مشکلات تنفسی اشاره می کند که سال ها پرواز در ارتفاع پایین برایش به جا گذاشته است. لایه لای گفت و گو از خانواده اش هم می گوید. دو پسر دارد: هر دو لیسانس برق گرفته اند. یکی از آن ها و ورزشکار حرفه ای است. عبدی به شوخی می گوید: من و مادرشان ارث قدر ابرایشان گذاشتیم. پسر ۲ متر و ۲۰ سانت قد دارد و سرعتی زن تیم

والبال مس رفسنجان است.

داستان از دو اوجش هم از هم محله بودن با خانواده همسرش در بالاخیابان شکل گرفته است. بالبخند ادامه می دهد: پدر بزرگ خانم، حاج آقای بصیر، از شناخته شده های محل بود. همسایه پدرم بودند. خانم دانشگاه هنر اصفهان رشته دکوراسیون قبول شده بود؛ رشته ای که آن زمان برای

خیلی ها عجیب بود.

خانه پدری اش را در محله نشانمان می دهد که نزدیک مسجد و تکیه علی اکبری هاست. همان مسجدی که خودش، عضو هیئت امنای آنجاست و می گوید: مثل یک کارمند که هر روز باید در محل کارش باشد، من هم بدون تعطیلی، هر روز در مسجد هستم.